

## عدم قطعیت راهبردی؛ ابر تهدیدی شالوده شکن

مصطفی کمالوند<sup>۱</sup>

پذیرش مقاله: ۹۹/۰۴/۱۴

دریافت مقاله: ۹۹/۰۱/۱۸

### چکیده

وضعیت امروز، آینه‌ای تمام‌نما از تأثیر و تأثر کردارهای گفتاری و غیر گفتاری و روایتی صادقانه از احوال تاریخی و فکری هر مجموعه، نظام یا ساختاری است. ترکیب دیالکتیکی امر واقع اکنون با نظام تحلیل و تدبیر موجود، می‌تواند افق جدیدی را به‌منظور ترسیم و تعریف مسیر حرکت به شیوه‌ای کیفی‌تر و هدفمندتر پیش روی ما بگشاید. "وضعیت" مفهومی خاص برای دلالت بر مصادیقی عام همچون (تهدید، قدرت، شناخت محیط، اراده مؤثر بر محیط و...) است. از این رو، این مفهوم، در میان آن دسته از ادبیات ناظر بر کنترل و تدبیر امور در عرصه‌ها و سطوح مختلف قرار داشته که کاربرد وسیعی می‌یابد. مسأله اصلی این است که آنچه امروز به‌عنوان موقعیت/وضعیت عدم قطعیت نامیده می‌شود بسیاری از مفاهیم و پارادایم‌های که از دیرباز به‌منظور شناخت، تحلیل و تدبیر عمیقاً مورد پذیرش قرار گرفته‌اند را دستخوش تغییرات ژرف کرده یا خواهد کرد. نتایج حاصل از این نوشتار نشان می‌دهد که تبعات برآمده از این وضعیت می‌تواند دایره وسیعی از تهدیدات خرد و کلان را در دامان خود پروراند و ویژگی‌های نهفته در ذات آن، نظام تحلیل و تدبیر را مختل یا حتی فلج کند. از منظر و سطحی کلان، لزوم در انداختن نظام اندیشگی و کارکردی نو و تغییر جهت دادن تفکر راهبردی از نوعی روابط ساختاری منسوخ به رویکردی جسورانه و نوآورانه که متضمن پایایی فعالانه‌ی نظام تدبیر و محیط داخلی در کشاکش همه عدم قطعیت‌هایی که عنصر اصلی مناسبات محیطی می‌باشد؛ امری گریز ناپذیر است.

**واژگان کلیدی:** شناخت، پیچیدگی، عدم قطعیت، پیش‌بینی ناپذیری، تصمیم‌ناپذیری.

## مقدمه

آنچه در شب ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱ و در طلیعه حمله نیروهای ائتلاف و تحت عملیات "طوفان صحرا" روی داد، نه تنها رویاروی دو سطح نامتقارن از قدرت؛ بلکه در بطن و متن خود واجد پیام‌هایی خاص بود. آغشتگی نظام تدبیر عراق به انگاره‌ای مهلک و کشنده به نام "ساده‌انگاری" هم آمال صدام را دست نیافتنی‌تر و هم پیروزی شوارتسکوف را سهل الوصول تر کرد. این سنخ ساده‌انگاری معلول عدم درک وضعیت در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و روابط بین‌الملل از سوی شخص صدام حسین و نظام سیاسی/نظامی مطلوبش در آن برهه تاریخی بوده است. واقعیت‌های پدیده‌گون-چه ابزار و چه روش‌ها- صحنه و میدان نبرد حکایت از وضعیتی خاص و قابل تأمل می‌داد که از چشم و ذهن بازیگر ضعیف دور مانده بود. عدم احاطه بر میدان نبرد، رویارویی با پدیده‌هایی که تا آن روز حتی در ساحت ذهنی نیز فاقد تصور و تعریف بود (استیلت، کروز، هدایت ماهواره‌ای و ...)، غافلگیری، فقدان اطلاعات کامل در خصوص نیت‌ها، راهبردها و روش‌های نیروهای ائتلاف -در سطوح مختلف- جمله‌گی دلالت بر بروز وضعیتی که "عدم قطعیت" نامیده می‌شود؛ برای عراق در قبل و حین حمله می‌دهند. شیوه کنش و عمل عراق عمدتاً مبتنی بر فرضیه‌های قطعی انگاشته شده‌ای بود که عملاً تحقق نیافت؛ به عبارت دیگر طرح دفاعی/نظامی عراق بر اساس انگاره‌های منسوخ شده، اطلاعات مستهلک شده و قطعیت‌های قلابی شکل گرفت. در ادامه شاید بتوان گفت که آنچه صدام باید می‌فهمید، این بود که نمی‌داند آنچه را که باید بداند، نمی‌بیند آنچه را باید ببیند و آنچه را که می‌بیند و می‌داند در برابر آنچه که هست، ناچیزتر از آن است که مبنای تحلیل و عمل واقع شود. خلاصه آن‌که دو چالش راهبردی-عراق در آن برهه، شکل‌گیری ائتلاف گسترده‌ی بین‌المللی و بروز عدم قطعیت راهبردی بود که به موقع و تحت روشی مناسب فهم نشد.

پس از این مدخل تاریخی، می‌توان ریشه‌توامی ناکامی‌های تاریخی را در برآورد اشتباه از وضعیت خود و تحلیل غلط از مناسبات بیرونی صورت‌بندی کرد؛ که هر دو معلول عدم دسترسی به اطلاعات کامل و به‌کارگیری روش‌های تحلیلی نامناسب می‌باشند. واضح است که با توجه به میزان دسترسی به اطلاعات و نرخ تغییرات محیط همواره تحلیل‌گران و کنش‌گران با سطحی از عدم قطعیت مواجه‌اند. اما در شرایطی که میزان اطلاعات در دسترس یا روند تغییرات و پیچیدگی محیط به حدی باشد که امکان درک تمامی جوانب محیطی اعم از کیفیت و یا کمیت بازیگران و

ابزار پیش رو، نیات، راهبرد و روش‌های رقیب/دشمن به منظور ارائهٔ تحلیلی مشخص فراهم نباشد با وضعیت عدم قطعیت مواجه شده‌ایم. باید این نکته را فهم کرد که اولاً تعریف یک مجموعه در وضعیت و یا موقعیت خاصی امری خلق‌الساعه و ناگهانی نیست و ثانیاً عدم تناسب کیفیت ذهنی تحلیل‌گر و مشاهده‌گر و چهارچوب‌های عقلانی آن تماماً قادر به درک آنچه هست، نیست؛ به عبارتی آنچه در این عالم است یکسره در ذهن نمی‌گنجد و آنچه در ذهن نگنجد یکسره وهم و باطل نیست. با این احوال باید تدبیر اوضاعی را کرد که جوانبش نامعلوم است، این مفروض اصلی بحث است. اگر چنین است چه علل و عواملی بسترساز بروز و ظهور چنین پدیده‌هایی هستند؟ آثار مخرب آن کدامند؟ و چگونه می‌توان بر این وضعیت پدیده‌گون فائق آمد؟

در این نوشتار سعی شده است که از منظری کلان و راهبردی و با رویکردی انتقادی و تاریخی، با تکیه بر مفاهیم سازنده‌ی دوران مدرن، پاسخ‌هایی درخور در خصوص چرایی بروز چنین وضعیتی در ایران امروز و تبعات و پیامدهای آن ارائه شود.

## مبانی نظری

### عدم قطعیت چیست؟

در اندیشه‌ی آلن بدیو<sup>۱</sup> یکی از اساسی‌ترین مفاهیمی که فهم آن بر مفاهیمی کلان از جمله؛ رخداد، سوژه و حقیقت تقدم دارد مفهوم "وضعیت موقعیت"<sup>۲</sup> است. وضعیت موقعیت مجموعه عناصری است که در یک موقعیت حضور دارند و به شمارش در آمده‌اند، در واقع در نظریهٔ مجموعه‌ها ما با کثرتی از عناصر مواجهیم که در یک وضعیت حضور دارند (پرندوش، ۱۳۹۷: ۷۲). عدم احاطه بر عناصر سازندهٔ محیط منجر به ایجاد شکاف بین فهم وضعیت/ موقعیت و حقیقت آن خواهد شد. هر چند نظریات بدیو در حوزهٔ اندیشه‌ی سیاسی شکل می‌گیرد؛ اما تعاریف و مفاهیم کلیدی نظریاتش قابل بسط به ساحات دیگر نیز می‌باشد. با این مقدمه می‌توان مدعی شد که وضعیت عدم قطعیت امری استوار و به اندازه کافی مستدل می‌باشد. محیط کدر، تکرر حقایق، فشردگی زمان و مکان، جهان سیال نفوذپذیر و نامشخص، عدم تشخیص حد و مرز تضادها، ابهامات و پیچیدگی‌ها و ... همگی دلالت بر شکل‌گیری عالمی نو در پیرامون ما می‌دهند. وجود عنصر پیش‌بینی‌ناپذیری و

۱. Alain Badiou ( ۱۹۳۷م- تاکنون) فیلسوف معاصر فرانسوی. او به همراه جورجو آگامبن و اسلاوی ژیژک مهم‌ترین منتقدان جریان پسامدرنیسم محسوب می‌شوند. او سعی دارد مفاهیمی مانند هستی، حقیقت و سوژه را بر اساس ریاضیات تعریف کند. وی از لحاظ دیدگاه سیاسی، یک چپ‌گرای رادیکال محسوب می‌شود.

نبود کلیدهای توضیحی پیشینی و دشواری امر شناخت، تدبیرگران و تصمیم‌سازان هر عرصه‌ای را با چالش‌هایی شالوده شکن در این موقعیت مواجه می‌کند. در این شرایط تراکم و تقاطع شکاف‌ها از یک‌سو و انباشتگی و سرگشتگی مطالبات و تقاضاها (کار ویژه‌ها) از سوی دیگر و همچنین چشم‌انداز نامطمئن نسبت به محیط آتی، می‌تواند منجر به ناامیدی و ملامت روزافزون نسبت به تمهیدات و تدابیر شود.

به درستی یگانه راهنمای عمل و کنش در هر ساحت و میدانی عقل و محاسبه بر مبنای روشی منطقی است. فهم نسبت به اکنون<sup>۱</sup>، جز از مسیر مشاهده و محاسبه‌ای روشمند میسر نیست. کسب اطلاعات از رقیب، مشاهده‌ی میدان کنش و عمل از منظرهای گوناگون، نگرستن از دریچه چشم رقیب به میدان رقابت از عمده شاخص‌های تعریف و تعیین جایگاه بازیگر/بازیگران در نسبت با واقعیت‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری بر ساخته و بر سازنده‌ی محیط و میدان می‌باشد. به دیگر بیان با فرض اینکه انگیزه‌ی اصلی بروز رقابت و یا دشمنی را تلاش به منظور تصاحب هر چه بیشتر قدرت در نظر بگیریم؛ تعریف دقیق کارکرد<sup>۲</sup>، آماج<sup>۳</sup>، تعیین تکنیک و شیوه کنش، ایجاد و استقرار نظام ارزش گذارانه و تمایز گذارانه و مهم‌تر از همه هدف‌گذاری مجموعه بر مبنای درک واقعیت و یافتن پاسخی شفاف و دقیق به سؤالاتی از قبیل:

- چه چیزی در حال رخ دادن است؟ (تحولات و تغییرات محیط)
  - ما امروز در کجا ایستاده‌ایم؟ (برآورد نسبت قدرت خود با رقیب)
  - به چه باید بی‌اندیشیم؟ (ریافت‌ها)
  - چه باید انجام دهیم؟ (راهبردها و روش‌ها)
- و ... است (مشایخی، ۱۳۹۵: ۱۰۶).

از طرفی دیگر عمق دهی به تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌ها، تعیین رابطه‌های علت و معلولی رویدادهای مؤثر بر وضعیت و حالت کنونی و آتی، تغییر رویکرد به سوژه<sup>۴</sup> محوری از حیث ایجاد

۱. به بیان و عقیده ی میشل فوکو عقلانیت امری تاریخی است و با عمل کردن روی کردارهای خاص اکنونیت تاریخ ما را رقم می‌زند.

۲. مهمترین ویژگی هر شیوه از اعمال قدرت کارکرد آن است.

۳. Subject

۴. سوژه (سیاسی) به تعبیر رانسیر کسی است که می‌تواند به جای خود، برای خود و به زبان خود سخن بگوید و یا به بیان فوکو کسی است که می‌تواند از آن چه که هست امتناع کند و بر خود بشورد. (تاجیک، ۱۳۹۳: ۱۰)

توانمندی دخالت فعالانه در محیط و میدان، تعریف دقایق و مؤلفه‌های تعیین‌کننده محیط، تعریف و تثبیت مراکز ثقل، تولید و بازتولید نرم‌ها و قواعد، تعریف، بازتعریف و شناخت تهدیدات، سمت دهی به ساختار به‌منظور تطابق با تغییرات پیرامونی، تعیین درجه فوریت و اولویت تهدیدات، شناسایی گلوگاه‌ها و ... وابستگی تام و تمام به کیفیت و میزان تصاحب و بهره‌مندی از اطلاعات<sup>۱</sup> دارد. حال با فرض وجود احاطه قابل‌قبول بر عناصر سازنده‌ی محیط خودی، تحلیل مکانیسم قدرت رقیب/دشمن بر اساس مؤلفه‌های مفهومی - کارکرد، موضوع، تکنیک، نظام تمایز گذاری و هدف - امری ضروری و حصول آن نیز درگرو کسب اطلاعات است. عدم دسترسی به اطلاعات و حتی بهره‌مندی از اطلاعات نسبی عملاً و تحقیقاً، امور دشوار و پیچیده‌ای چون؛ شناخت توان ابزاری و سخت‌افزاری، پیش‌بینی اهداف و نیات، درک راهبردها و طرح‌های دشمن/رقیب را تبدیل و به امری محال و نتیجه تحلیل را فاقد ارزشی قابل تکیه خواهد کرد و در نتیجه، برآورد نسبت به عناصر و مؤلفه‌های سازنده و شکل دهنده محیط و تحلیل رفتار دشمن و رقیب را مختل می‌کند. در این شرایط منبای تصمیم و تحلیل نه با تکیه بر واقعیات بلکه بر اساس "امکان" ها و بازنمایی‌هایی<sup>۲</sup> که حتی شاید هیچ شباهتی با واقعیت نداشته باشند صورت خواهد پذیرفت. نکته مهم این است که امکان، به خودی خود لزوماً استعداد تبدیل به واقعیت و امر محسوس را ندارد. ضروریست که بدانیم در این وضعیت محیط، باوری مطلق به ما نمی‌دهد که پندارهای خود را بر آن استوار سازیم و در حقیقت محیط شناسی کنش تبدیل به امری دشوار و پیچیده شده است. خلاصه آن‌که عدم قطعیت اساسی نسبت به محیط و آینده، به نوعی، بحران امروز و آینده را شکل داده که در پرتو آن خرده تهدیدهای بی شماری قابلیت شکل‌گیری خواهند یافت.

### چرایی بروز عدم قطعیت

در مورد چرایی بروز وضعیت عدم قطعیت می‌توان علت‌های متعددی را به صف کرد؛ که خود معلول سیر اندیشه، فهم و کنش تاریخی آن جامعه یا مجموعه و ساختار می‌باشند. بی‌گمان ارائه تحلیل از وضعیت اکتونی هر جامعه - در سطح کلان و زیربنایی - جز از طریق مشاهده و ارزیابی

۱. از دیرباز اطلاعات به سان یکی از اصول کلی مدیریت بحران شناخته شده و به تعبیر یک فراز استراتژیک «نداشتن اطلاعات همانند این است که با چشم بسته برای مسابقه وارد رینگ بوکس شویم» (تاجیک، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

نقدانه تحولات فکری و رهیافت‌ها و رویکرد تاریخی آن میسر و ممکن نیست. با این حال مطالعه احوال تاریخی، سیر اندیشه سیاسی به‌عنوان پارامتر و وجه تمایز انسان مدرن با پیشا مدرن و بررسی عناصر بنیادین حوزه‌ی قدرت می‌تواند یاری‌گر مناسبی به‌منظور کشف این چرایی باشد. از رهگذری تاریخی و انتقادی می‌توان پنج عامل عمده:

- بلاتکلیفی عقلانی/تاریخی نسبت به مفاهیم نو
- عدم شکل‌گیری امر سیاسی
- فقدان گفتمان قدرت‌زا
- تکامل و تعادل گسسته
- شکاف تکنولوژیک

را به‌عنوان عوامل بنیادین بروز این وضعیت برای کشورمان مورد بررسی قرار داد.

#### **بلاتکلیفی عقلانی/تاریخی نسبت به مفاهیم نو**

روش مواجهه با تحولات تاریخی و رویکرد و برداشت فکری نخبگان این سامان نسبت به مفاهیم اساسی و کلانی چون مدرنیسم، توسعه، جامعه مدنی، قانون، آزادی، نهاد سیاسی، امر سیاسی و ... می‌تواند نقطه عزیمت قابل اتکایی به‌منظور فهم زاویه دید تاریخی، نسبت به تحولات و تغییرات پیرامونی در دوران مدرن باشد. جملگی تاریخ نگاران و متفکران حوزه اندیشه سیاسی به درستی معتقدند که نخستین طلیعه‌ها و بارقه‌های مدرنیسم (در شکل غربی آن) در خلال رویارویی ایران و روس در عهد فتحعلی شاه قاجار رخ نمایاند. عباس میرزا به مثابه نماینده‌ی شایسته و لایق نخبگان ایرانی، با طرح سؤالاتی اساسی و جدی با فرستاده ناپلئون، به دنبال درک علت‌های وضعیت پیش آمده که هشدار مبنی بر عقب‌ماندگی و بی‌اطلاعی از آنچه در پیرامون ما روی داده بود، برآمد. پس از اصلاحات ابتدایی و در عین حال سترون ولیعهد شوربخت بزرگانی چون قائم مقام فراهانی پدر و پسر، امیرکبیر، میرزا حسین‌خان سپه‌سالار و ... با اقداماتی از قبیل اصلاح نظام دیوانی، ایجاد نظام آموزشی نوین، تلاش در جهت شکل‌دهی به ارتش منظم، توسعه نظام سلامت، اعزام محصلین به اروپا، ایجاد صنایع کوچک و ... کوشش‌هایی را به‌منظور جبران عقب‌ماندگی تاریخی و ترمیم شکاف رو به تزاید با جوامع پیش رو آن روزگاران، انجام دادند. فراتر از این اقدامات تحولات سترگی چون انقلاب مشروطیت، برآمدن پهلوی اول با رویکرد توسعه‌ی آمرانه (استبدادی)، ملی شدن صنعت نفت و ... نیز کمک شایانی در مسیر توسعه‌ی متوازن و پایدار نکرد

و کماکان بوی خوشی از اوضاع به مشام ایرانیان نرسید. سؤال این است که به راستی علت اصلی بی‌نتیجه ماندن همه این اقدامات - از حیث تبدیل کشور از کلّیتی پس رو به موجودیتی پیش رو - چیست؟

از دیدگاه مشرب‌های تحلیلی گوناگون می‌توان در جهت پاسخ پرسش پیش گفته کمک گرفت. شاید عامل اصلی را بتوان در بی‌بهرگی از رویکرد فکری انتقادی (خرد انتقادی)<sup>۱</sup> نسبت به تحولات و مظاهر مدرنیسم از یک طرف و بلا تکلیفی تاریخی نسبت به مفاهیم برآمده از عصر جدید دانست. اهمیت موضوع در این است که؛ که عقلانیت و خرد انتقادی مبتنی بر استدلال نقادانه است. عقلانیت به‌عنوان یک رویکرد، شیوه‌ی تفکر و حتی شیوه‌ی زیست معرفی شده است. نوعی آمادگی شخص برای شنیدن استدلال‌های نقادانه، جستجو برای یافتن خطاهای خود و درس گرفتن از آنهاست (پوپر، ۱۳۷۹: ۳۱). اهمیت محوری عقلانیت در این نکته خلاصه می‌شود که تفسیر دیگر ساحت‌های وجودی انسان و عرصه‌های مختلف زندگی بر مبنای عقلانیت حاکم بر آن عصر صورت می‌پذیرد. عقلانیت مدرن، ماهیتی انتقادی، فردی و خود بنیاد دارد (ساعی، ۱۳۹۲: ۱۶).

عدم درک و توجه به دقایق و ظرایف بنیادین عقلانیت حاکم بر هر عصری، موجد گسستگی معرفتی، گفتمانی و کنشی نسبت به هم و موجب شکل‌گیری اندام واره ای ناموزون و در نتیجه بروز سطحی از ناکارآمدی خواهد شد. آنچه در ایران پسا سنتی - مدرن بعد از مشروطیت - روی داده برآمده از نوعی عقلانیت سنتی مغشوش به خرد ابزاری نخبگان سیاسی و اجتماعی بوده، رویکرد عقلانی حاکم در این دوران معطوف به کسب منافع از طریق تسلط بر شئون مختلف معرفتی و اجتماعی ضمن حفظ پارامترهای خاص خود، بوده است. علی‌رغم ارزش‌گرایی شدید، عدم توانمندی این نوع عقلانیت در خصوص داوری درباره ارزش‌ها و ناممکن بودن تفکیک ساحت ارزشی و دانشی در پرتو این عقلانیت و از طرفی عدم روی گردانی از آن موضوع، شیوه و رویکرد عقلانی را به مسئله‌ای ظاهراً لاینحل تبدیل کرده است. در ادامه این‌گونه می‌توان عنوان نمود که مشاهده مظاهر و ثمرات مدرنیسم در سایر بلاد - در اثر برخوردهای مستقیم و غیرمستقیم نخبگان علمی و سیاسی - منجر به طرح مسئله به‌صورتی عمیق و جدی و برخورد با آن با رویکردی انتقادی (مبتنی بر دریافت چرایی بروز پدیده‌ها و تحولات) نشد و میل به تشابه‌سازی

1 . Critical thinking

به جای نگرشی بنیادین به موضوع و مقاومت در برابر مؤلفه‌های پیش برنده عقلانیت مدرن - ماهیت انتقادی، فردی و خود بنیاد- نسبت تاریخی ما با مدرنیسم را به صورتی معیوب و ناسازوار شکل داد که گذشت زمان نیز عوارض و تبعات معرفتی، ساختاری، ارزشی و ... ناشی از این نوع رویکرد را به انواع مختلف در کام ما نشانده است.

در تکمیل بحث، در ادامه آیا می‌توان گفت اعوجاج، ناکارآمدی و نابهنگامی عملی ما در سپهر تاریخی ریشه در پریشانی نظری و تئوریک و گفتمانی دارد؟ دکتر محمد رضا تاجیک با بر شمردن عواملی چند از قبیل وجود ذهن‌های ساده در برابر واقعیت‌های پیچیده، ادراکات کند در برابر تحولات سریع، روان‌های ناآرام در برابر دنیای آرام، نگرش‌های تفسیری در برابر پدیده‌های تسخیری، آدم وظیفه محور در برابر عالم نتیجه محور و شوخی پنداری و شوخی طبعی و برخورداری از طبیعت ایلی و نه آلی جامعه‌تصمیم‌ساز و تدبیرساز ایران در صدد پاسخگویی به علل بروز چنین پدیده‌ای (روان‌پریشی نظری و نابهنگامی عملی) برآمده است (تاجیک، ۱۳۹۲: ۱۵۰). اگر از منظری دیگر این پرسش را مورد کنکاش قرار دهیم؛ شاید به تعبیر محمد آرکون بتوان گفت که پارادایم/پارادایم‌های تاریخی ما همواره پر از نیندیشنده<sup>۱</sup>ها بوده است.

### عدم شکل‌گیری امر سیاسی<sup>۲</sup>

اگرچه ارائه تعریفی مشخص و منسجم از امر سیاسی خود امری دشوار و مناقشه برانگیز بوده و هست، اما کارل اشمیت<sup>۳</sup> مفهوم امر سیاسی را پیش فرض مفهوم دولت می‌داند و هم‌چنین در تعاریفی که از آن ارائه می‌شود، مفهوم قدرت به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در آن تعاریف مورد استفاده قرار می‌گیرد که این قدرت عمدتاً به مثابه قدرت دولت پدیدار می‌شود (اشمیت، ۱۳۹۳: ۱۴). امر سیاسی بر اساس مفهوم قدرت تعریف می‌شود، نوعی همه‌جا قدرت بینی و تحلیل دانش/ قدرت با رواج نوعی بدبینی نسبت به امکان اصلاح امور سیاسی - اجتماعی توأم بوده است (علمداری، ۱۳۹۴، ص ۹۷). شانتال موفه در بیان تفکیک امر سیاسی با سیاست توضیحی واضح می‌دهد: امر سیاسی، بعد تخصیص یا آنتاگونیسم است که عنصر قوام بخش جوامع بشری است، در حالی که سیاست، مجموعه‌ای از کردارها و نهادهاست که از راه آن نظم ایجاد می‌شود. هم‌زیستی بشر در سایه و زمینه تضادی حاصل می‌شود که امر سیاسی فراهم می‌کند (موفه، ۱۳۹۲: ۶۷) حال

1 . Un thought

2 . The concept of the Political

3 . Carl Schmitt



اگر قول نیکولو ماکیاوولی<sup>۱</sup> متفکر مبرز حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی در آستانه عصر مدرن مبنی بر زیست معطوف به قدرت - به معنای عام - را در کنار تعاریف ارائه شده حول مفهوم امر سیاسی بنشانیم. می‌توان امر سیاسی را به‌عنوان بستر دستیابی و تداوم قدرت از مسیر توسعه‌ی سیاسی - زیربنای توسعه - و همچنین مقدمه‌ای بنیادین به‌منظور وضع یک وضعیت مطلوب - در معنای بدیویی آن - انگاشت. آن بدیو وضعیت را در قامت کثرتی ساختارمند و واجد نمودی واحد و یکه، معرفی می‌کند. حال اگر فصل مشترک فکر سیاسی مسلط بر ایران معاصر را بر اساس تعریفی که بدیو پیش روی ما قرار می‌دهد تفسیر کنیم، به تعبیری با یک نمود گنگ و نارسا و بودی نامفهوم و سازمان نیافته، خود را مواجه خواهیم دید. در حقیقت نه تنها امر سیاسی در سپهر تاریخی/سیاسی به‌صورتی منسجم و با قابلیت پیش روانه شکل نگرفته، بلکه فکر سیاسی نیز دچار نوعی سرگستگی و گم‌گشتگی بوده است؛ که منطقی‌اً در دامان و ساحت چنین فکر سیاسی وضع یک وضعیت مطلوب غیرممکن و خلق نظام گفتمانی مناسب و سامان‌دهی کنش‌هایی منسجم و تربیت سوژه (فاعل شناسا) به معنای عام و سوژه سیاسی به معنای خاص و نهایتاً تصاحب قدرت از مسیری هموارتر و کم هزینه را امری ناممکن می‌کند.

واقعیت این است که قلمرو سیاسی تاریخی ما، نتوانسته در قامت ظرف کنش سوژه، عناصر درونی مورد نیاز را فراهم آورد، زیرا که سیاست نتوانسته بصورت کنشی جمعی، سازماندهی شده و هدایت شده، با اصولی مشخص و با هدف آشکار کردن پیامدهای امکانی جدید خود را تعریف کند (پرنروش، ۱۳۹۷: ۱۴۶). محمل سوژه شدگی درون امر سیاسی است، امر سیاسی جایی است که سوژه شدن در آن اتفاق می‌افتد و سیاست یکی از آن حوزه‌هایی است که موجود انسانی را به کنشی پیشنهاد می‌دهد که درنهایت فرد، بخشی از چیزی، بزرگ‌تر از توان خود و از محدودیت‌های فردی خود فراتر می‌رود (همان، ۱۳۹۷: ۱۴۸).

گفتمان برآمده از این فکر سیاسی قابلیت خلق و ایجاد فرا روش‌ها، فرا روایت‌ها و فرا نظریه‌هایی منسجم حتی برای مصرف جامعه تحت کنترل خود به‌صورت فراگیر و پایدار نداشته و به مرور خود را مواجه با نوعی بحران معنا مواجه می‌بیند. حاملان این اندیشه‌ی سیاسی غالباً نتوانسته‌اند آنچه را مناسب عصر خودشان بوده، مفهوم‌سازی کرده و به برساختن معاصرت خود در کیفی‌ترین شکل آن نائل آیند. در نتیجه آنچه در پرتو این اندیشه و فکر سیاسی شکل می‌گیرد، از یک‌سو استعداد

1 . Nicola di Bernardo Machiavelli

پاسخ‌دهی منطقی به پرسش‌های سرکش جامعه‌ی تحت کنترل خود را نداشته و از دیگر سو می‌تواند رنگ بحران و تهدید به خود گیرد. در پرتو این گزاره‌ها و با تحلیل فکر و نظام سیاسی حاکم، سقوط آخرین حلقه نظام پادشاهی در ایران قابل تفسیر می‌باشد. گزاره‌هایی چون؛ فقدان توان تئوریک به‌منظور ایجاد گفتمان سیاسی فراگیر، فائق آمدن خرده گفتمان‌های تولید شده در مجامع روشنفکری چپ و راست بر گفتمان رسمی و حاکمیتی، عدم استعداد نظام سیاسی در تربیت و رشد نیروی کارآمد فکری و ... از پیامدهای طبیعی فکر سیاسی در عصر پهلوی بود که نتایج عینی ناشی از آن در صفحه‌ی تاریخ ثبت و ضبط گردیده است. از منظر و دریچه‌ی تهدید شناسی می‌توان پرسشی به‌صورت زیر مطرح کرد که آیا هر نظام سیاسی متناسب با کردار فکری، روشی، ساختاری و گفتمانی‌اش، به‌صورت طبیعی آستن میزانی از تهدیدهای کلان و خرد، شناخته شده یا نا آشنا نیست؟

### فقدان گفتمان قدرت زا

میشل فوکو گفتمان را قلمرویی عام تمامی اظهارات (اظهارات یا متونی) که واجد معنا هستند-که در جهان واقعی اثر می‌گذارند تلقی می‌کند؛ و در نزد لاکلائو گفتمان صرفاً به ترکیبی از گفتار و نوشتار اطلاق نمی‌گردد بلکه این دو خود اجزای درونی کلیت و جامعیت گفتمانی فرض می‌شوند. به بیان دیگر گفتمان مجموعه‌ی معنی‌داری از علائم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرا زبان‌شناختی تعریف می‌شود. در بطن و بستر گفتمانی- یا تشکل گفتمانی- سیاسی، نظامی و امنیتی منسجم و واجد کارکرد امکان شکل‌گیری عناصری قدرت زا وجود دارد و برعکس فقدان رویکرد مناسب زبانی و گفتمانی خود به موضوعی قدرت سوز تبدیل می‌شود.

گفتمان سازی سیاسی مدرن در ایران اساساً متأثر از اولین نگاه‌های تفسیری به غرب و مدرنیته غربی بود؛ که نهایتاً در شکل رسمی آن بستر ساز تعریف و تدوین نوعی گفتمان‌های تعطیل گرا، تخلیط گرا و تقلیل گرا در این دوران شد. فرآیند تخلیط و پیوند گفتمان ایرانیان با فرا گفتمان غرب و مدرنیته، به علت مهیا نبودن بستر و زمینه اجتماعی و فرهنگی آن نه تنها نتایج مورد انتظار را متحقق نکرد بلکه ایرانیان را در آستانه نوعی گم‌گشتگی و سرگشتگی هویتی و معرفتی قرار داد؛ که سیر حوادث تاریخی بعد از آن نیز که خود حامل و موجد معرفت و واجد استعداد گفتمان سازی

گفتمان پروری بوده است نیز نتوانست هیچ‌گاه از این گم‌گشتگی‌های و است‌خلاص‌یابد (تاجیک، ۱۳۹۳: ۸۵).

رویکرد غیرحرفه‌ای و تقلیل‌گفتمان به لفاظی و گردگویی<sup>۱</sup>، حذف و حصر خرده‌گفتمان‌ها - علی‌رغم کارکردهای علمی و معرفت‌شناختی - در سایه و سیطره کلان‌گفتمان‌های عمدتاً سترون و نازا، سیطره فضای بی‌اعتمادی و مبتنی بر تئوری توطئه نسبت به سایر حوزه‌های گفتمانی، فقدان منطق مزین به تعین چندجانبه به معماری گفتمان رسمی، عملاً حوزه و فعالیت گفتمانی را در ساحت تاریخی کشور را به امری هزینه‌زا و پرریسک تبدیل و غالب‌گفتمان‌های رسمی نیز نه تنها فاقد کارکرد تام و تمام و قدرت بخش - از حیث استعداد ایفای نقشی تعیین‌کننده در ساحت سیاسی و امنیتی و بین‌المللی - بلکه در بطن و متن خود واجد ویژگی بحران/هزینه‌زایی بوده است. به‌طور مثال شکل‌گیری کردار گفتاری یا گفتمانی پهلوی دوم بر محوریت "تمدن بزرگ" نمونه کامل و جامعی از نکات پیش‌گفته می‌باشد. گفتمانی که بر مبنای نظام استبداد سالاری نیمه مدرن/نیمه سنتی و شکل‌گرفته حول شخصیت محمدرضا پهلوی که نمود عینی نظامی سیاسی با رویکردی امنیتی و ساختاری میلیتاریستی که به دنبال وصلی تاریخی با ایران باستان بود؛ نه تنها استعداد لازم به‌منظور درنوردیدن ساحتی موهوم و ناکجا آبادی به اسم دروازه‌های تمدن بود را نداشت، بلکه تبعات ناشی از این نابهنگامی گفتمانی و کرداری و عدم پیشگیری از عوارض اجتماعی و سیاسی ناشی از برنامه‌های کلان حاکمیتی، نشانی از تاک و تاک‌نشان و دروازه‌های تمدن بزرگش را جز در صفحات تاریخ باقی نگذاشت. در مقابل، معماری گفتمانی امام خمینی (ره) از معدود نمونه‌های واجد ارزش در عصر معاصر می‌باشد ادله‌های فراوان در دسترس اعم از نوشتارها، بیانات، کنش‌ها و کردارهای گفتاری و رفتاری ایشان مبین نوعی زیست معرفتی، انقلابی، عرفانی و سیاسی است که در بطن آن تولید شکلی از قدرت صورت می‌پذیرفت. خلاصه آن‌که پیشی گرفتن سویی سلبی حوزه‌ی گفتمانی بر سویی ایجابی آن عملاً بیش از آنکه چهره گفتمانی موجود در تحولات عمده تاریخی و سرنوشت‌ساز را برجسته سازد؛ چهره‌ی پادگفتمانی آن غلبه و سیادت خود را بر فضای ایجاد شده نمایش و نشان داده است. در نتیجه جز در مواردی خاص، جوشش و تولید قدرت در بستر گفتمانی نخبگان یا فرا گفتمان رسمی شکل مناسبی نگرفته است.

۱- گردگویی - سخن و کلامی که فاقد وضوح کافی باشد.

### تکامل و تعادل گسسته

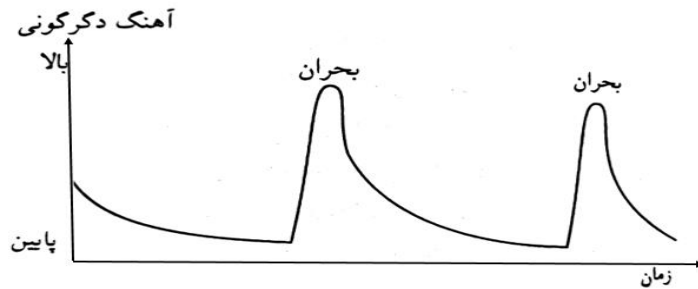
نخستین بار استفان دی. کراسنر<sup>۱</sup> ضمن مطالعه دیدگاه‌های معاصر در نظریه دولت این اصطلاح را در ارتباط با تحولات مشابه در تحلیل سیاسی به کار برد. وی همسانی‌هایی را در آثار شماری از نویسندگان نهادگرا شناسایی می‌کند؛ نویسندگانی که درباره ماهیت ناپیوسته و ناگهانی - نه پیوسته و افزایشی دگرگونی نهادی - و بنابراین درباره آهنگ‌های متغیر دگرگونی در ساختارهای اجتماعی و سیاسی در گذر زمان سخن می‌گویند.

چنانچه از خود این اصطلاح می‌توان فهمید، تعادل گسسته معطوف است به یک تصور ناپیوسته از زمان سیاسی که در چهارچوب آن، دوره‌هایی از دگرگونی نهادی نسبتاً معتدل با نوعی تحولات ناگهانی سریع‌تر و شدیدتر قطع می‌شود. رژی دبره<sup>۲</sup> در این زمینه بیان می‌کند: «بی‌گمان زمان پیوستار یکنواخت نیست؛ هر دوره از تحول اجتماعی و هر گروه‌بندی اجتماعی فراز و فرودهای خاص خود را دارد ... زمان سیاسی در دوره‌های بحران سریع‌تر پیش می‌رود و در دوره‌های واگشت راکد می‌شود.» (های، ۱۳۸۵: ۲۶۲).

احساس نیاز تاریخی در ایران پسا مشروطه به پارادایم‌های سیاسی دیگر و بروز بحران‌های متعدد ناشی از سرخوردگی یا نارضایتی فزاینده از پارادایم حاکم نمونه‌ای از این گونه دگرگونی است. میل به جهش‌های دیالکتیکی، رویگردانی از دستاوردهای تئوریک، دست‌به‌دست شدن پارادایم‌های متضاد، ناشکیبایی در برابر اصلاحات سیاسی، تعدد و توالی بحران‌ها، ... به نوعی حیات و زیست سیاسی و اجتماعی ایران را منطبق بر الگوی تعادل یا تکامل گسسته (شکل ۱) کرده است.

۱- Stephen D Krasner (۱۹۴۲ م - تاکنون) استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه استنفورد می‌باشد. وی از سال ۲۰۰۵ تا آوریل ۲۰۰۷ مدیر سیاست گذاری در وزارت امور خارجه ایالات متحده بود. او همچنین عضو ارشد موسسه هور در دانشگاه استنفورد است.

۲- Regis Debray (۱۹۴۰ م - تاکنون) فیلسوف، روزنامه‌نگار، مقام سابق دولتی، استاد و نویسنده اهل فرانسه است. او به خاطر نظریه‌پردازی در خصوص مدیولوژی و هم رزمی با چریک مارکسیست، چه گوارا در بولیوی و حمایت از رژیم مارکسیست سالوادور آلنده در شیلی شناخته می‌شود.



شکل ۱: الگوی تعادل گسسته

### شکاف تکنولوژیک

به زعم بسیاری، تکنولوژی حدود تحول آینده را مشخص می‌کند و بسترسازی مهم در شکل‌دهی به مبانی معرفتی و شناختی در سپهرهای مختلف می‌باشد. در سایه این موضوع، زیست و تداوم حیات هر فرد، نظام و مجموعه‌ای درگرو نحوه تنظیم مناسبات و چگونگی مواجهه معرفتی و رفتاری با این مهم می‌باشد. در چنین شرایطی و نهادن ساختار، فنون و سازوکارهای متروک و ناکارآمد و بازسازی آن‌ها در شیوه و قامتی نو، از با اهمیت‌ترین اقدامات تدبیرگران هر نظم و ساختاری می‌باشد.

عدم تعادل در ایجاد و تصاحب دانش و بیان و تولید وجوه مختلف معرفتی، در عصر منتهی به دوران مدرن نتایج خود را در قالب شکاف عمیق و فاصله قابل توجه و معنی‌دار علمی و معرفتی در تمامی حوزه‌ها نشان داده است. جایگاه و نسبت جوامع با تکنولوژی، شاخص‌ترین، عینی‌ترین و ملموس‌ترین نمودار این موقعیت/ وضعیت می‌باشد. با برآورد نسبت و سهم تاریخی هر جامعه و مجموعه در حوزه علم و دانش می‌توان میزان تصاحب و شناخت جوانب مختلف تکنولوژیک را ارزیابی کرد. به بیان دیگر میزان شکاف و اختلاف تکنولوژیک نمایشگری قابل تکیه جهت ارزیابی جایگاه علمی هر مجموعه‌ای می‌باشد و نتیجه حادث شده را می‌توان به‌عنوان زمینه و ریشه اصلی وضعیت عمومی و فعلی آن مجموعه در نظر گرفت. با توجه به سهم جدی ابزارهای تکنولوژیک در شکل‌دهی به محیط و میدان نیرو و جایگاه آن در راهبردهای جاری و پیش رو، سهم ناچیز جامعه‌ی ما در ایجاد و توسعه تکنولوژی‌های بنیادین و تعیین‌کننده، در کنار میل مفرط به مصرف از دستاوردهای تکنولوژیک و ابزاری دیگران، منجر به بروز تشدید دو مسأله حاد شده است: اول

دشواری شناخت جوانب محیط و دوّم، پیچیدگی دست‌یابی به سطحی از قابلیت کنترلی برتوان تکنولوژیک رقیب.

## پیامدهای عدم قطعیت

### فقدان راهبرد

نیکولو ماکیاوولی در خلال آثارش، مؤلفه‌های اصلی دست‌یازیدن به هدف/اهداف را سازماندهی مناسب و بهره‌مندی از راهبرد منطقی، معرفی می‌کند. وی در حقیقت لوازم اصلی ساخت و ایجاد مجموعه‌ای با کارکرد مشخص را پیش روی ما می‌نهد. مناسبات اصلی قدرت بخش در هر مجموعه‌ای همان مؤلفه‌های ساختاری و نهادی هستند. به بیان دیگر مجموعه تنها جمع جبری افراد نیست. بل ساختارها و نهادها هستند که بیانگر مناسبات قدرت می‌باشند.

از آنجا که راهبردها بر واقعیت‌ها چفت و بست می‌شوند، عدم درک واقعیت، منجر به تدوین راهبردی بی‌معنا و بی‌قاعده خواهد شد. به دلیل ویژگی‌های نهفته در وضعیت عدم قطعیت، تدوین راهبرد کل‌گرایانه امری محال تلقی می‌شود. یک تصمیم‌گیرنده در عمل می‌تواند به چند شکل مفید، با ابهام، عدم اطمینان و عدم قطعیت مقابله کند. وی به جای آن‌که به دنبال راه‌حل‌های کامل برای چالش‌های موجود و پیش رو باشد؛ می‌تواند به راه‌حل‌های رضایت‌بخش بسنده کند. می‌تواند تصمیمی موقتی بگیرد یا از مزایای بازخورد یا اطلاعاتی که حاصل تصمیم اولیه بوده‌اند؛ استفاده کند. این‌گونه راهبردها به نظر کم‌تر عقلانی‌اند اما در اکثر موارد راهبردهای محدود تنها چیزی هستند که در اختیار تصمیم‌گیران می‌باشند. بدین منظور نظریه‌کنش می‌تواند در قامت یک راهبرد عقلانیت محدود<sup>۱</sup> مطرح شود.<sup>۲</sup> نظریه‌کنشی که متأثر از این سنخ راهبردها تعریف می‌شود، می‌بایست واجد ظرفیت و استعدادی تدریج‌گرایانه<sup>۳</sup> باشد. البته هیچ‌یک از راهبردها نمی‌توانند مدعی یافتن بهترین بدیل‌های موجود یا تضمین‌کننده وضع عمومی خوب در هر عرصه و موضوعی باشند. اما فهم بیشتر از بدیل‌های تصمیم‌گیری می‌تواند روند ایجاد ساختارها و فرآیندها را تسهیل کند؛ امری که به‌نوبه خود می‌تواند احتمال سیاست‌گذاری و تدبیر مناسب‌تر را افزایش دهد.

#### 1 - Strategy of limited rationality

<sup>۲</sup> - زمانی که جوی از عدم قطعیت انتخاب‌های مدیران و برنامه‌ریزان را در بر می‌گیرد، برخی کوشیده‌اند به راهبردهایی شکل دهند که به طور واقع‌گرایانه با وضعیت دانش محدود انطباق داشته باشد.

#### 19-Incrementalist

### عدم پیش‌بینی آینده

پیش‌بینی هنر و توانایی آینده‌نگری با روش‌های علمی است. پیش‌بینی به نوعی زیربنای حیاتی برنامه‌ریزی، تهیه راهبرد و مقدمه مهندسی آینده می‌باشد. حال در شرایط و وضعیتی که عدم امکان تدوین و ارائه‌ی راهبرد مطرح می‌شود آیا می‌توان به دنبال پاسخ قانع کننده‌ای در خصوص امکان پیش‌بینی به دور از نتیجه‌گیری‌های آنی مبتنی بر احساسات و سلايق فردی با نحوه تفکر خطی، افکار ایدئولوژیک و منافع فردی بود؟ منظور این است پیش‌بینی ناپذیری (نه پیش‌گویی) آینده خود علت‌العلل چرایی عدم امکان تدوین راهبرد می‌باشد. همه ما به‌گونه‌ای به دنبال پیش‌بینی هستیم و تصمیم‌های ما بر این پایه شکل می‌گیرد که در آینده چه رخ خواهد داد. هرچند دانشمندان نظیر ادوارد لورنز<sup>۱</sup> علی‌رغم سوق دهی نگرش علمی به عرصه پیش‌بینی، با طرح پرسش‌هایی عمیقاً فلسفی معتقد بود محدودیت‌های بزرگی در برابر امکان پیش‌بینی وجود دارد (تتلاک، ۱۳۹۶: ۲۴) اما عمده دانشمندان بر این گمان بودند که رشد دانش می‌بایست قابلیت پیش‌بینی را بیشتر کند. در سال ۱۸۱۴ میلادی سیمون لاپلاس<sup>۲</sup> ریاضی‌دان و ستاره‌شناس فرانسوی این گزاره را در چهارچوبی کاملاً منطقی ارائه می‌دهد:

«می‌توانیم بگوییم که وضعیت کنونی جهان محصول گذشته آن است و موجد آینده آن. حال می‌گوییم موجود عقلانی که در یک لحظه مشخص، از تمامی نیروهایی که طبیعت را به پویش و می‌دارد و نیز از همه جایگاه عناصری که طبیعت از آن‌ها شکل گرفته، آگاه باشد و در عین حال این قوه درک از جنان وسعتی برخوردار باشد که این داده‌ها را به تحلیل تبدیل کند، در آن صورت می‌تواند در یک فرمول واحد، جنبش‌ها و حرکات بزرگترین پدیده‌های جهان و کوچک‌ترین اتم‌های آن را ترسیم کند، چراکه برای چنین قوه درکی، هیچ چیز غیرقطعی نخواهد بود و آینده هم مانند گذشته در نزد او حاضر است پیش از آن که رخ دهد.» (تتلاک، ۱۳۹۶: ۲۵).

۱. Edward Norton Lorenz (۱۹۱۷-۲۰۰۸) ریاضیدان و هواشناس آمریکایی بود. او یکی از پیشگامان نظریه آشوب و مبدع عبارت اثر پروانه‌ای می‌باشد. وی عبارت اثر پروانه‌ای را اولین بار در سال ۱۹۷۲ و با مقاله‌ای با عنوان "آیا بال‌زدن پروانه‌ای در برزیل می‌تواند باعث ایجاد تندباد در تگزاس شود؟" مطرح کرد. بر اساس این نظریه، تغییری کوچک مانند بال‌زدن یک پروانه در یک سیستم آشوب‌ناک چون جو زمین، می‌تواند باعث تغییرات شدید و حتی وقوع توفان در مکانی دیگر در آینده شود.

۲. Pierre-Simon de Laplac (۱۷۴۹-۱۸۲۷) ریاضی‌دان، فیزیک‌دان، اخترشناس و فیلسوف فرانسوی بود، که برای تکمیل مکانیک سماوی بسیار همّت گذاشت. او روز پنجم مارس ۱۸۲۷ در هفتاد و هشت سالگی درگذشت در حالی که آخرین حرف او این بود: «آنچه می‌دانیم ناچیز و آنچه نمی‌دانیم عظیم و وسیع است.»

فارغ از رویکرد پوزیتیویستی لاپلاس، وی توجه ما را به اصول مهمی در این زمینه جلب می‌کند. درک تمامی نیروهایی که شکل و مشخصه میدان/محیط یا به تعبیر او نیروهایی که طبیعت متأثر از کیفیت یا میزان اراده آن‌هاست، جایگاه، وزن و میزان اثرگذاری نیروها بر محیط، برخوردار از قوه درک یا به تعبیر دقیق‌تر در دست داشتن روش تحلیلی مناسب از جمله الزامات و ضروریات فرآیند پیش‌بینی علمی معرفی می‌کند. با تعبیری امروزی‌تر می‌توان گفت که پیش‌بینی آینده یا آینده‌پژوهی مشتمل بر مجموعه تلاش‌هایی است که با استفاده از تجزیه و تحلیل منابع، الگوها و عوامل تغییر یا ثبات، به تجسم آینده‌های بالقوه و برنامه‌ریزی برای آن‌ها پرداخته و مشخص می‌کند که چگونه از دل تغییرات (تغییر نکردن) امروز، واقعیت فردا تولد می‌یابد. مهم‌ترین کلید پیش‌بینی موفق، به دست آوردن منطقی دقیق و حاکم بر آن رویداد/ وضعیت است؛ دشواری این مسئله در شرایط عدم قطعیت این است که متناسب با میزان و گستره فقدان قطعیت، میزان احاطه و درک جوانب نیروها، متغیرها، منابع، نیات نیروهای درگیر، رده‌بندی تهدیدات و شناسایی فرصت‌ها، نه تنها قدرت درک و تحلیل وضع موجود به امری دشوار تبدیل می‌شود؛ بلکه امکان تجسم آینده غیرمحمول می‌نماید. وجود عنصر پیش‌بینی‌ناپذیری در واقعه و نبود کلیدهای توضیحی پیش‌بینی ما را ناچار خواهد کرد که پدیده‌ای را توضیح دهیم که ذهن ما آن را پیش‌بینی نکرده است.

### شیوهی اعمال قدرت سترون

دلوز<sup>۱</sup> از دیدگاهی تبار شناسانه هدف کردارهای گفتاری و غیرگفتاری را بیان نیرو/نیروها می‌داند و معتقد است که تاریخ هر چیز عبارت است از توالی نیروهایی که آن را به تصرف در می‌آورند و هم‌زیستی نیروهایی که بر سر تصرف آن باهم در ستیزند و معانی مفاهیمی چون ابژه یا پدیده‌ای واحد، بسته به نیرویی که آن را به تصرف در می‌آورد تغییر می‌کند (مشایخی، ۱۳۹۰: ۲۹). بر اساس خوانشی که دلوز از مفهوم قدرت و نیرو عرضه می‌کند به جای نیرو و قدرت می‌بایست از نسبت نیرو و قدرت صحبت به میان می‌آورد چراکه نیروی تک و فارغ از نسبت اصلاً نیرو نیست.

۱. Gilles Deleuze (۱۹۲۵م- ۱۹۹۵م) فیلسوف فرانسوی است. دلوز در دانشگاه سوربن و در محضر ژرژ کانگییم (Georges Canguilhem) و ژان هیپولیت (Jean Hyppolite) درس خواند. دلوز، نویسنده‌ای پربار بود. آثار وی در زمینه‌ی فلسفه و ادبیات نوشت و به مطالعه‌ی چهره‌های این دو حوزه پرداخت، چهره‌هایی مانند هیوم، برگسون، اسپینوزا، نیچه، پروست، آرتور، لویی کارول. او اندیشه‌ی کانتی و افلاطونی را نقد کرد و در بررسی این چهره‌ها و اندیشه‌ها بر بازنمایی و معنای زبان‌شناختی و سوژگانی تاکید کرد.



قدرت چیزی نیست که به تملک کسی درآید یا اصلاً قابل تملیک و تملک باشد، قدرت نسبت است، نسبت نیرو، نسبت اثرگذاری و اثرپذیری (مشایخی، ۱۳۹۵: ۹۹). به همین دلیل فوکو معتقد است به جای قدرت می‌بایست از مناسبات قدرت سخن گفت؛ و این نسبت فقط جایی برقرار است که قدرت اعمال می‌شود و ارزش‌گذاری هر کردار و کنشی در هر ساحتی بر اساس کیفیت اعمال قدرت آن در میدان قدرت و میزان اثرگذاری بر رقیب یا میدان و اثرپذیری از محیط بیرونی صورت می‌پذیرد.

آنچه در این میان اهمیت وافر دارد، شیوه و روش اعمال قدرت است. روش در معنای دکارتی آن تمهیداتی منطقی است که به بازنمایی موضوع شناسایی شده و ایستاده در برابر ما (سوژه- فاعل شناسا) منجر می‌شود. به بیان دیگر منظور از روش در واقع، صورت‌بندی مسئله به نحوی چنان بارز است که مانند یک تابلو نقاشی مخاطب را به تغییر زاویه دید و میزان کردن نگاه وا می‌دارد. روش با توزیع داشته‌های قدرت را در مکان، ساماندهی آن‌ها در زمان و ترکیب کردنشان در زمان و مکان، شیوه‌ای از اعمال قدرت را به سوی امکانی خاص سوق می‌دهد. کلاوزویتس در سطحی دیگر و در ساحت و موضوع جنگ این موضوع را بیان می‌کند:

"هدف از گرفتن سرباز، لباس پوشاندن بر او، مسلح کردن و آموزش او، خوردن و خوابیدن و قدم رو رفتن او صرفاً این است که می‌بایست در جای مناسب و در موقع مناسب بجنگد" (هاوارد، ۱۳۹۳: ۷۳).

حال سؤال این است در شرایطی که به دلیل فقدان اطلاعات کافی، از طرفی مجال اعمال اراده و از طرفی دیگر احاطه بر میدان و محیط را غیرممکن کرده، تعیین مکان و تشخیص زمان به‌منظور توزیع و ساماندهی و به‌کارگیری منابع با هدف کنش در سطوح راهبردی و حتی عملیاتی، به چه شیوه‌ای سامان می‌یابد؟ از آنجا که روش امری استراتژیک و نه تئوریک دانسته می‌شود آیا می‌توان تمهیدات و سازوکارهایی برای کنترل و تدبیر آسیب‌های ناشی از فقدان روش مناسب اعمال قدرت اندیشید؟

### **غیبت؛ به جای حضور اراده بر شکل‌دهی و ساخت میدان نیرو**

میزان حضور اراده بر میدان نیرو در ارتباطی مستقیم با سطح قدرت و شناخت محیط و میدان قابل ارزیابی است. در این شرایط از طرفی استعداد کانال‌سازی به‌منظور سمت دهی به تحولات و یا سدسازی جهت ممانعت از بروز تحولات به شدت تقلیل می‌یابد و از دیگر طرف امکان تخطی از

اراده حاکم بر میدان دشوار خواهد شد. اگر موشکافانه تر موضوع را مورد بررسی قرار دهیم می توان تبعاتی چند از جمله:

- ایجاد فضای کافی به منظور رشد و تقویت تحرک و بلندپروازی رقیب/ دشمن و تحدید عرصه و میدان خودی.
- سلب امکان مهندسی محیط به منظور تسهیل شرایط پیش رو.
- ناتوانی در صحنه آرای و مهندسی محیط به منظور ایجاد فضای مطلوب تر.
- عدم گسترش قلمرو جهت کسب فرصت بازی آزادانه تر برای نیروی خودی و تنگ کردن عرصه برای رقیب.
- ناکامی در ایجاد فضای تولید تکنیک قدرت برای پیش بینی احتمال خطرها و پیش گیری از آنها.
- سلب امکان راه رفتن، پرسه زدن و جابجایی ذهنی در مسیر مطلوب.
- تنظیم نامناسب زاویه دید (گونه ای میزان کردن نگاه کردن).
- عدم تسهیل و تشویق به منظور به گردش درآمدن مؤلفه ها و عناصر خودی.
- عدم توفیق در شناخت کافی از عناصری که امکان حفظ ساختار، حفظ نیرومندی و بسط نیرو را فراهم می کنند.
- و ...

را مورد اشاره قرار داد. فقدان اراده کافی به منظور شکل دهی مطلوب به محیط و میدان، عرصه را برای کنش گری کنش گران به تعبیر مولانا تنگ تر خواهد کرد!

### تنزّل سطح تحلیل و تدبیر

سطح تحلیل بر پایه قطعیت، انگاره های آشنا و شیوه ها و روش های مسلم و بدیهی انگاشته شده از منظر اندیشه استوار است. میزان کارآمدی و ناکارآمدی نظام ها و مجموعه ها تابعی از کیفیت نظام تدبیر و تحلیل و بسترها، مقدمات و مقومات آن، حاصل نتیجه ی درک وضعیت توسط تحلیل گر/گران است. در این شرایط به دلیل؛ اولاً حادث شدن روند تحولات در خارج از کیفیت ادراکی تحلیل گران، تصمیم سازان، تدبیرگران و تجویز گران و ثانیاً کامل نبودن اطلاعات در شرایط پیش آمده، میزان کارایی تدبیر برآمده از تحلیل آنها همواره فرسنگ ها با سطح مورد قبول فاصله

دارد. در این شرایط، نظام تدبیرگر قادر به مفصل‌بندی یک دستگاه نظری راهنمای عمل منطبق با شرایط نیست و دائماً خود را سرگردان در فضاهاى متضاد و متخالف و گونه‌گون می‌یابد (نوعی فلج تحلیلی)؛ در نتیجه توان ارائه‌ی برآورد مناسب از اثرات و نتایج معهود راه‌ها و امکان‌های پیش‌رو فراهم نیست.

همچنین نتیجه ناتوانی این ساختارها و نظام‌ها از ارائه‌ی تعریفی راهبردی و کاربردی از اصطلاحات کلان منجر به لنگ زدن نظام درگیر در عرصه عمل و تدبیر خواهد شد؛ و منطقاً چنین نظامی را نمی‌توان در عرصه صیانت و تکالیف پیش‌رو موفق ارزیابی کرد. حال اگر از نظر کارکرد - گرایانه<sup>۱</sup> پارسونزی<sup>۲</sup>، به تأمل در مورد کارآمدی نظام مستقر پردازیم، آن را در انجام کار ویژه‌های خود - نیل به اهداف و انطباق با شرایط متحول و متغیر - چندان موفق نمی‌یابیم. از طرفی اگر از منظری سود‌انگارانه به کارآمدی نگاه کنیم بازهم نمی‌توان آن را موفق پنداشت. در سطحی دیگر به دلیل عدم درک تغییرات و عدم تمهید سازوکارهای کنترلی این نظام ناتوان از انطباق کاربردی میان دستگاه نظری و عملی خود با واقعیت موجود خواهد بود.

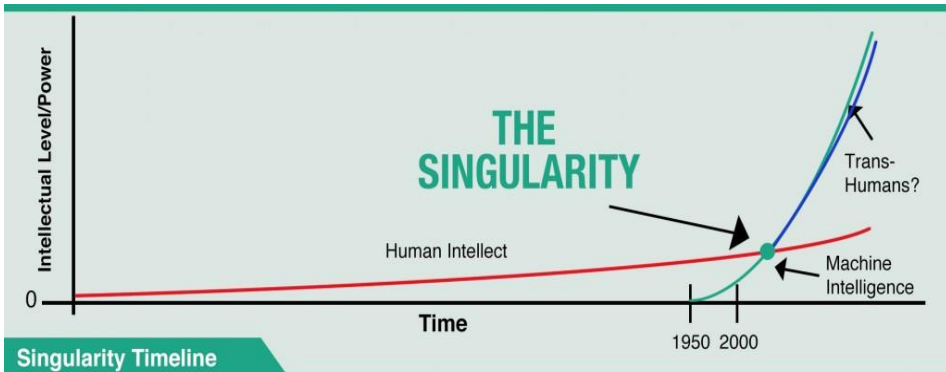
### بروز تکنیکی<sup>۳</sup>

تکنیکی به وضعیتی می‌گویند که یک سیستم به وضعیتی برگشت‌ناپذیر می‌رسد یعنی وارد فرآیندی می‌شود که دیگر امکان برگشت دادنش به وضعیت قبل نیست. نقطهٔ تحول بی‌بازگشت به نقطه‌ای اطلاق می‌شود که هوش محیط از هوش و ذهن تحلیل‌گر فراتر می‌رود. (شکل ۲)

#### 1. Functionalism

#### 2. Talcott Parsons - جامعه‌شناس آمریکایی (۱۹۰۲-۱۹۷۲ م)

۳. Singular - نمونه مهم این تکنیکی را در ستاره‌ها می‌بینیم. ستارگان بزرگی که به پایان زندگی خود میرسند و به علت همجوشی درونی خود در خودشان فرو میریزند، تبدیل به جرمی کوچک اما با فشردگی عظیم و چگالی بینهایت می‌شوند. در این صورت گرانش (جاذبه) این ستاره تکنینه شده و در خود فرو ریخته، آنقدر شدید میشود که حتی نور را هم جذب کند و نور هم نمی‌تواند از حوزه گرانش آن خارج شود. به همین خاطر به آن سیاه چاله می‌گویند چون نور هم از آن بیرون نمی‌آید تا ما آنچه در درون سیاه چاله هست را ببینیم. در واقع از آثاری که در پیرامون اینها هست درمییابند که اینجا سیاه چاله است. به وضعیتی که یک ستاره در خود فرو می‌ریزد تکنیکی می‌گویند.



Rise in human intellect could be driven by integrating with machines in the future

شکل ۲: نمودار سینگولاریتی

تحلیل‌های غیر علمی، تجویزهای نامرتبط و نابهنگام، تدبیر غیرهوشمندانه و کنش‌های بی‌سرانجام می‌تواند به تدریج باعث گذر مجموعه از شرایط عدم قطعیت و سوق دهی سیستم به سمت وضعیت تکین شود. سیستمی که در دامنه افق رویداد قرار گرفته و به سمت تکینگی حرکت می‌کند، دو ویژگی از خود بروز می‌دهد که باعث می‌شود روز به روز پیش‌بینی پذیری آن کم شود. اول آن‌که به تدریج کنترل‌پذیری آن سیستم کاهش می‌یابد و دوم انعطاف‌پذیری آن‌هم کاهش می‌یابد که نتیجه کاهش هم‌زمان انعطاف‌پذیری و کنترل‌پذیری سیستم، منجر به کاهش پیش‌بینی پذیری خواهد شد (رنانی، ۱۳۹۱، ۲).

### نتیجه‌گیری

۱. اشاره شد که هر وضعیتی دانش مختص به خود را دارد، یعنی باید دانسته شود چه عناصری واجد نقش در این وضعیت هستند و روابط بین آن‌ها چگونه است. عامل اصلی بروز وضعیت عدم قطعیت عمدتاً ناشی از عدم شناخت و احاطه‌ی بر محیط کنش ناشی از فقدان اطلاعات یا دسترسی به اطلاعات مخدوش در رابطه با عناصر و روابط مابین آن‌هاست، آنچه تدبیر را در این شرایط دشوارتر می‌کند رابطه‌ی پارادوکسیکال بین وضعیت و اطلاعات است، از طرفی فقدان اطلاعات زمینه‌ساز اصلی ایجاد وضعیت است از طرف دیگر گذر از شرایط منوط به کسب و تصاحب اطلاعات مربوط به عناصر سازنده محیط است. رسالت دشوار پیوند زدن تخمین درهم شکسته و لغزان با تدبیری که بایستی اندیشیده شود است و در نتیجه برپاداشتن فضایی بهنجار که در پرتو آن مانایی و پایایی نظام و مجموعه مستقر تضمین شود.

۲. بی‌گمان تهدیدها پدیده‌هایی پیچیده و گوناگون‌اند؛ که به اعتبار سطح، شدت، کیفیت و اعتبارشان در اولویت و فوریت تصمیم‌گیری نظام و نهادها سکنی می‌گزینند. هر وضعیتی در بطن و متن خود واجد طبیعت تهدید/بحران‌زاست که اگر به موقع در مدار اندیشه‌ی تحلیل‌گر یا استراتژیست شکل نگیرد و مورد توجه و دقت کافی قرار نگیرد، با توجه به ماهیت اشاعه شونددگی‌شان، عملاً شانس و مجال تدبیر مؤثر را تقلیل خواهد داد. وضعیت عدم قطعیت با توجه به مختصات و ویژگی‌های آشکار و نهانش می‌تواند به‌مثابه‌ی یک "آبر تهدید" صورت‌بندی شود که در سایه آن خرده تهدیدها و آسیب‌پذیری‌های گوناگونی در ساحات و سطوح مختلف مجال نشو و نما پیدا خواهد کرد.

۳. باید دانست که هر آغازی در عرصه مدیریت وضعیت، در طلوع و درآمد خود نیازمند کالبد شکافی نقادانه نسبت به مسیر تاریخی پیموده شده و تحلیلی موشکافانه از رفتار و اندیشه نخبگان است؛ زیرا که ایجاد آمادگی و استعداد کارآمد در لایه‌های مختلف و مؤثر جهت درک وضعیت، تدبیر امور و مواجهه صحیح با تهدیدها، آسیب‌ها و فرصت‌ها و بحران‌های نهفته در آن، جز از این رهگذر به درستی میسر نمی‌باشد؛ به عبارت دیگر می‌بایست ضمن کنکاش و واری و بررسی شالوده شکانه وقایع گذشته - به‌عنوان شجره‌نامه وضعیت کنونی - این نکته را دانست که تضمین مانایی درگرو پویایی عمیق نظری است. در این شرایط با توجه به این‌که تکنولوژی معمول قدرت و شیوه‌های تصمیم‌سازی در شرایط عادی ناکارآمد می‌شوند، آنچه بیش از همه نیاز است شکل‌گیری اراده‌ی معطوف به آگاهی و آگاهی ناظر بر چگونگی مدیریت و حکمرانی نخبگان و سیاست‌ورزان است، سیاست‌ورزانی که می‌بایست به‌سان بازیگرانی حرفه‌ای توان و استعداد بازیگری، اندیشگی و مدیریتی خود را در خلال شرایط حاکم بر محیط نشان دهند.

۴. در این وضعیت، برنامه‌ریزی می‌بایست معطوف به توانمندسازی واحدهای کنش‌گر و پاسخ‌گو برای انتقال عملکرد از شرایط عادی به وضعیت عدم قطعیت باشند با توجه به فقدان راهبرد و امکان/ سطح تحلیل، عمل واحدهای کنش‌گر-ریزبده‌ها- بر مبنای تحلیل تاکتیکی لحظه‌به‌لحظه (نوعی بدیهه‌پردازی) سامان می‌یابد و شکل می‌گیرد. هر چه توانمندی و صلاحیت کنش مستقلانه واحدها افزون‌تر باشد، شانس موفقیت افزایش خواهد یافت، در حقیقت میدان تدبیر و کنش نیازمند عناصری است که توان اندیشه و اقدام مستقلانه را دارند و می‌توانند به روشی حساب شده، قاطع و جسورانه تک تک موقعیت‌ها را به‌صورت بهینه و هدفمند بکار گیرند. لازم به ذکر است که

در این وضعیت کارکرد سطوح بالای هرم قدرت محدود به تعیین هدف‌های تاکتیکی و حفظ انسجام راهبردی نظام خواهد شد.

به‌طور کلی به تعبیر حافظ شیرازی در انداختن عالمی دیگر و ساختن آدمی نوین<sup>۱</sup> از مسیر پیچیده نکردن مناسبات و روابط ساختاری، رویگردانی از نظام سلسله مراتبی سنتی و تبدیل آن به نظام سلسله مراتبی تخت‌تر<sup>۲</sup>، ایجاد رهیافت هوشمندانه و هم‌افزا نسبت به قدرت، تقویت آزاداندیشی مبتنی بر خلاقیت و برون‌نگری و... راهکارهایی به‌منظور افزایش قابلیت کنترل محیط و افزایش شانس بقا در این وضعیت می‌باشد.

---

۱. آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست عالمی دیگر بیايد ساخت و از نو آدمی

**فهرست منابع:****الف - منابع فارسی**

- پوپر، کارل، اسطوره چهارچوب: در دفاع از علم و عقلانیت، ترجمه علی پایا انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹.
- های، کالین، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، نشر نی، ۱۳۸۵.
- ژیل دلوز، نیچه و فلسفه، ترجمه عادل مشایخی، نشر نی، ۱۳۹۰.
- هاوارد، مایکل، کلاوزویتس، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، نشر ماهی، ۱۳۹۲.
- معینی علمداری، جهانگیر، زیست جهان و اهمیت آن برای نظریه سیاسی، رخدادهای نو، ۱۳۹۴.
- موفه، شانتال، درباره امر سیاسی، ترجمه منصور انصاری، رخدادهای نو، ۱۳۹۱.
- تاجیک، محمدرضا، سیاه، سفید، خاکستری، نشر تیس، ۱۳۹۲.
- تاجیک، محمدرضا، مدیریت بحران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۴.
- تاجیک، محمد رضا، امر سیاسی چیست؟ (درس گفتارهای شفاهی) موسسه پرشش، ۱۳۹۳.
- پرندوش، پوریا، رخدادهای سوژه و حقیقت در اندیشه آلن بدیو، نشر تیس، ۱۳۹۷.
- رنانی، محسن، "مفهوم تکینگی اقتصادی چیست؟"، ۱۳۹۱.
- در تنظیم این نوشتار به صورت مستقیم و غیرمستقیم از تمامی مکتوبات، مصاحبه‌ها و درس گفتارهای شفاهی در دسترس دکتر محمدرضا تاجیک بهره‌ها بردم. سپاس.